

ریشه‌شناسی نام‌زنان در شاهنامه فردوسی

یدالله منصوری

دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی

در این گفتار به بررسی نام‌های خاص (اشخاص) در شاهنامه فردوسی پرداخته شده است. یادآوری می‌شود که در زبان‌شناسی تاریخی، بررسی نام‌های خاص (اعلام) از دیرباز مورد توجه پژوهش‌های زبان‌شناسی تاریخی بوده است. ارزش علمی این‌گونه طرح‌ها به اندازه‌ای درخور توجه است که فرهنگستان علوم اتریش از دهه ۱۹۸۰ میلادی شماری از طرح‌های پژوهشی خود را به پژوهش نام‌های خاص ایرانی اختصاص داده و از جمله نام‌های خاص اوستایی، نام‌های فارسی باستان، نام‌های سغدی، و نام‌های کتیبه‌های فارسی میانه و دیگر زبان‌های ایرانی را منتشر کرده است یا در دست انتشار دارد. گویا نام‌های شاهنامه هم در برنامه کار آن بنیاد قرار دارد، ولی در این زمینه اثری منتشر نشده است.

شاید این سخن افسانه‌آمیز بی‌راه نباشد که جستجو و پی‌گیری درباره آبشخور نام‌ها و واژه‌ها از دیرباز مورد توجه آدمی بوده است. ایرانیان دوره باستان نیز از این دایره

Yadollah Mansouri, "The Etymology of Female Names in the *Shahnameh* of Ferdowsi," *Iran Namag*, Volume 4, Number 3-4 (Fall/Winter 2019), 91-104.

یدالله منصوری <mansouri.yadollah@yahoo.com> (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۱) دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی و مدیر این گروه است. پیش‌تر پژوهشگر و عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی بوده است. در کنار مقالات فراوان، برخی از تألیفات ایشان از عبارت است از بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی (فارسی میانه زرتشتی) و فرهنگ زبان پهلوی (سه‌زبانه و در پنج جلد).

بیرون نبوده‌اند و هم‌اکنون نیز نیستند، تا جایی که نوشته‌های کهن یادگاران روزگار گذشته نشان می‌دهد، نویسندگان آن زمان هم به‌ویژه در متون مقدس و آسمانی، چون عهد عتیق و عهد جدید یا کتب مقدس دیگر ملل، به ریشه‌شناسی یا وجه تسمیه نام‌ها و اعلام و واژگان پرداخته‌اند.

در *شاهنامه* چندبار به اشتقاق جالب اسامی پرداخته شده است که شاید از سر تفنن شعری یا پندارهای شاعر باشد که جلوه یافته‌اند. برای نمونه، دربارهٔ اشتقاق نام سهراب، فرزند رستم، در داستان رستم و سهراب *شاهنامه* چنین آمده است:

چو نُه ماه بگذشت بر دخت شاه
یکی پورش آمد چو تابنده ماه
تو گفستی گو پیلتن رستم‌ست
و گرسام شیرست و گر نیرم‌ست
چو خندان شد و چهره شاداب کرد
و را نام تهمینه سهراب کرد

فردوسی دست‌کم در جای دیگری به دو نمونه از وجه اشتقاق نام کسان پرداخته است که از قضا درست نمی‌نماید. یکی از آن دو، نام رستم، یل توانا و ایرمرد ایران‌زمین، است، در داستان *منوچهر*:

بیامد یکی موبد چرب‌دست
مر آن ماه‌رخ را به می کرد مست
بکافید بی‌رنج پهلوی ماه
بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی‌گزندش برون آورید
که کس در جهان این شگفتی ندید

...

بخندید از آن بچه سرو سهی
بدید اندرو فرّ شاهنشاهی
برستم، بگفتا، غم آمد بسر
نهادند رستمش نام پسر

یاد روجه تسمیه گندرو، آن هیولای غول‌آسا، در داستان *ضحاک شاهنامه* می‌خوانیم:

چو کشور ز ضحاک بودی تهی
یکی مایه‌ور بُد بسان رهی
که او داشتی گنج و تخت و سرای
شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای
ورا کندرو خواندندی بنام
به گندی زدی پیش بیداد گام

در روزگاران ما، پژوهش علمی درباره نام‌های ایرانی کمابیش مورد توجه ایران‌شناسان و ایران‌پژوهان بوده است. شاید نخستین پژوهش روشمند و علمی اثر فردیناند یوستی، ایران‌شناس آلمانی، باشد که با عنوان *نام‌نامه ایرانی* (*Iranisches Namenbuch*) در ۱۸۸۹م منتشر شد. از دهه ۱۹۸۰ میلادی، فرهنگستان علوم اتریش کرسی‌ای پژوهشی درباره نام‌های ایرانی را با پایمردی مانفرد مایرهوفر، ایران‌شناس اتریشی، رسماً بنیاد نهاد. هم‌اکنون نیز رودیگر اشمیت، ایران‌شناس دیگر اتریشی، سرپرستی طرح‌های علمی در زمینه نام‌های ایرانی را بر عهده دارد. از آن زمان تاکنون، فرهنگستان علوم اتریش بیش از ده جلد اثر علمی درباره نام‌های ایرانی منتشر کرده است. در ایران نیز پژوهش‌های نام‌شناسی، به‌ویژه نام‌های شاهنامه، به صورت پراکنده و ذوقی صورت پذیرفته است که از دیدگاه دانش زبان‌شناختی چندان سودمند و روشمند نیستند. اما جا دارد از یگانه اثری یاد کنم که، با چشم‌پوشی از برخی معایب و اشکالات، درخور توجه است: *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، اثر منصور رستگار فسایی در دو جلد و بالغ بر ۱۲۸۱ صفحه که کتابی است ارجمند و شایسته تقدیر، با بسیار سودمندی، که همه نام‌های شاهنامه همراه با شواهد شعری و برخی نکات وجه تسمیه و ریشه‌شناسی آنها شرح و بسط داده شده است. نکته شایان یادآوری آنکه این‌گونه ریشه‌شناسی‌ها بر اثر پیشرفت دانش زبان‌شناسی تاریخی و گذر زمان، چندان با موازین و اصول زبان‌شناسی همراه و همگام نیستند یا بسیاری نیاز به بازبینی و حک و اصلاح بر مبنای دیدگاه‌های جدید و اندیشه‌های تازه دارد و سزاوار است این اصلاحات با روش علمی اعمال شوند.

از بین حدود ۳۰۰ نام خاص که در *شاهنامه* گرانسنگ فردوسی توسی آمده است، از باب استحسان و ارج‌گذاری، به نام‌های بانوان و زنان فرهیخته و دلاور ایران‌زمین پرداخته‌ام، چرا که زنان و دختران و همسران و مادران در گذر تاریخ و در اکنون و آینده، پرورنده و بالاننده همه فرزندان برومند این سرزمین بوده‌اند و هستند و خواهند بود. شمار این نام‌واژه‌ها ۲۸ است.

آرزو / ār(i)zū در *شاهنامه*، نامی است که فریدون بر زن سلم، عروس خود، نهاد که دختر سرو یمن بود. این نام برگرفته است از فارسی میانه: ārzōg^۱، در ایرانی باستان: *ābarjuka- برگرفته از -ā پیشوند و ریشه -barg- / -barj- (خوش آمدگویی کردن، گرامی داشتن) و -uka- پسوند صفت‌ساز.^۲ بسنجید با پهلوی اشکانی: āwarzōg (آرزو، خواست نفسانی).^۳

آرزم دخت / āzarm-duxt در *شاهنامه* نام دختر خسرو پرویز است که پس از مرگ خواهرش، پوران دخت، به پادشاهی ایران دوره ساسانی رسید. همکردی است از آرزم (شرم) برگرفته از فارسی میانه: āzarm (بزرگداشت، احترام)، در ایرانی باستان: *abjarman- برگرفته از -abi- پیشوند و -jarman- از ریشه -jar-/ -gar- (ستودن)؛^۴ و دخت برگرفته از فارسی میانه duxt (دختر)؛ در ایرانی باستان: *dauxtā- (ساخت نهادی از ستاک *dauxtar-)، بسنجید با اوستایی: -dugədar- / -duyḏar- (دختر).^۵ روی هم، این نام به معنی “دختر ستوده” یا “دختر گرامی” است. دیدگاه دیگر این است که اگر بخش نخست واژه از فارسی میانه āzarm (آسیب، زیان) باشد در آن صورت از ریشه -zar- (پیر شدن) با -a- پیشوند نفی‌ساز خواهد بود که آرزم دخت به معنی “دختر پیرنشدنی” یا “دختر همیشه جوان” است.^۶

ارنواز / arnavāz نام یکی از دو دختر جمشید، پادشاه اساطیری ایران، که او را به سرپرده ضحاک بردند. در تاریخ طبری به صورت “اروناز” آمده؛^۷ در نام‌نامه یوستی: Erenawāz.^۸ برگرفته است از فارسی میانه: arnawāz،^۹

^۱یدالله منصوری، فرهنگ زبان پهلوی (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴)، جلد ۱، ۹۲.

^۲See also Henrik Samuel Nyberg, *A Manual of Pahlavi* (Wiesbaden: Harrassowitz, 1974), vol. 2, 31.

^۳See also Desmond Durkin-Meisterernst, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Turnhout: Brepols, 2004), 70.

برای دیدگاه دیگر از ریشه -varz- بنگرید به

Harold Walter Bailey, *A Dictionary of Khotan Saka* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), 74f.

^۴منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۱۶۶.

^۵Christian Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch* (Berlin: Walter de Gruyter, 1961), 748.

^۶منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۱۶۷.

^۷See Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 41.

^۸بنگرید به محمد جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، ۱۳۵۲)، جلد ۱، ۲۰۵.

^۹Ferdinand Justi, *Iranisches Namenbuch* (Hildesheim: Georg Olms Verlagsbuchhandlung, 1963), 89.

^{۱۰}منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۴۲۸.

ایرانی باستان: *aranawāča، همکردی است از بخش نخست -arana* بسنجید با اوستایی: arənak (سزوار) از -arəna (سزوار، خوب) برگرفته از ریشه اوستایی: ar- (برآوردن آرزو، بخشیدن) با پسوند -ana / əna- در هندواروپایی: -ar- / -er- (بخش کردن، تقسیم کردن) و بخش دوم -wāča از ریشه -wak^{۱۱}، بسنجید با اوستایی: -vačah- (سخن، گفتار) از ریشه -vak- (سخن گفتن)، در هندواروپایی: -wekw- (سخن گفتن)؛ روی هم رفته معنی این نام است: "کسی که سخن اثرگذاری دارد، آنکه دعاهایش برآورده می شود." ^{۱۲} بسنجید با همکرد اوستایی: -arənat-čāēša- (پادافراه نادرست، مجازات غیرقانونی)، arənat به معنی (بی عدالتی)، بسنجید با سکایی: -āra- (> -arna*) (کار نادرست)؛ روی هم رفته: "آنکه بی عدالتی را زشت می شمارد." ^{۱۳}

به آفرید / behāfarīd در شاهنامه نام دختر گشتاسپ است. برگرفته است از فارسی میانه: weh-āfirīd (به آفریده، نیک آفریده)، در اوستایی: -vanuhi-āfriti- (مورد پسند، مطلوب). بخش نخست -vahu- (به، نیک) و -āfriti- از -ā- پیشوند و -friti- (دوست داشتن، گرامی داشتن). ^{۱۴} گویا این نام در اوستا به ریخت -vāriḡskanā- آمده است که وجه تسمیه آن روشن نیست.

پری / parī در شاهنامه به صورت خیالی و وصفی برای زنان و مردان است. برگرفته است از فارسی میانه: parīk/g (جادوگر)، ^{۱۵} در اوستایی: -pairikā- (جادوگر، ساحره، عفریته)، ^{۱۶} بسنجید با فارسی میانه مانوی: -parīg- (پری)، ^{۱۷} سغدی: -parīk- (پری، جن)، ^{۱۸} سکایی: -pālīka- در همکرد -pālīka-putra- (فرزند روسپی). ^{۱۹} از

^{۱۱} منصورى، فرهنگ زبان پهلوى، جلد ۱، ۴۵۰.

^{۱۲} See Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 184 and 197; Julius Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch* (Bern: Francke, 1959), 62 and 1133.

^{۱۳} See Manfred Mayerhofer, *Die Avestanischen Namen* (Wien, 1987), 24; Ilya Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mitra* (Cambridge: Cambridge University Press, 1959), 186; Bailey, *A Dictionary of Khotan Saka*, 23.

^{۱۴} See also Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1412; Justi, *Iranisches Namenbuch*, 348.

^{۱۵} منصورى، فرهنگ زبان پهلوى، جلد ۱، ۹۲.

^{۱۶} Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 863.

^{۱۷} Mary Boyce, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Leiden: Diffusion E. J. Brill, 1977), 73.

^{۱۸} Badri Gharib, *Sogdian-Persian-English Dictionary* (Tehran: Farhang Publication, 1995), 7013.

^{۱۹} Bailey, *A Dictionary of Khotan Saka*, 234.

دیدگاه بهمن سرکاراتی، گویا به ریشه هندواروپایی: *per- (به وجود آوردن، زاییدن) مربوط است که با پسوند ā پسوند اسم و صفت ساز و kā پسوند ساخته شده است.^{۲۰}

تهمینه / tahmīna/e در شاهنامه نام دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب است. یوستی آن را به صورت Tūhmīn آورده است.^{۲۱} برگرفته است از فارسی میانه: *tahmēnak/g، بسنجید با tahmēn (دلیر، شجاع) از tahm (دلیر) و -ēn پسوند نسبی است.^{۲۲} در ایرانی باستان: taxman- (دلیر، شجاع) با پسوند -aina ka- که -aina پسوند نسبی ساز و -(a)ka- پسوند صفت ساز ساخته شده است. از این رو این نام به معنی (آزن) نیرومند، توانا، دلیر) است.

دل آرای / dilārāy نام مادر روشنک، زن دارای دارا(ب)، است. برگرفته است از دل (قلب)، برگرفته است از فارسی میانه: dil (دل، قلب)، در فارسی باستان: *dīda- اوستایی: -zərəd- (دل)،^{۲۳} و آرای (ی) برگرفته از فارسی میانه -ārāy- [آماده مضارع ārāstan (آراستن)]، در ایرانی باستان: -ārāda- از ریشه -rād- (آماده کردن، مهیا کردن).^{۲۴} از این روی، معنی این نام "آراینده دل، زیننده دل" است.

رودابه / rūdāba/e(h) در شاهنامه نام دختر مهرباب، شاه کابلی و سیندخت و همسر زال است. یوستی آن را به صورت Rōdābah به معنی "آنکه دارای رشد و بالندگی باشکوه است" آورده است.^{۲۵} برپایه دیدگاه یوستی، این نام برگرفته است از روی (صورت) از فارسی میانه: rōd/ rōy (روی، صورت)،^{۲۶} در اوستایی: raoda- (رویش، نمو) از ریشه-raod-^۲ (رویدن، رشد کردن) و بخش دوم از آبه برگرفته از آب (درخشش، جلاء)، در ایرانی باستان: *ā-bā- بسنجید با اوستایی: bā- (درخشیدن) با پیشوند -ā-^{۲۷} در این صورت، معنی این نام می تواند "آن که روی تابان دارد" باشد. برخی بخش دوم این واژه را برگرفته از رود (فرزند)، بسنجید با

^{۲۰} بهمن سرکاراتی، سایه های شکارشده (تهران: قطره، ۱۳۷۸)، ۴؛

Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, 818.

^{۲۱} See Justi, *Iranisches Namenbuch*, 316.

^{۲۲} Philippe Gignoux, *Iranisches Personennamenbuch* (Vienna: Austrian Academy of Sciences Press, 2009), 410.

^{۲۳} Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1692.

^{۲۴} بنگرید به یدالله منصوری، بررسی ریشه شناختی فعل های زبان پهلوی (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴)، ۴۴.

^{۲۵} Justi, *Iranisches Namenbuch*, 261.

^{۲۶} Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 170.

^{۲۷} See also Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 952 and 1495.

فارسی: رود (کودک گرامی)، دانسته‌اند. در این صورت، برگرفته از ایرانی باستان -rauta- به معنی "فرزند" خواهد بود.^{۲۸} در نتیجه، معنی نام به صورت "فرزند تابان، کودک درخشان" است. چنانچه بخش نخست به معنی "رود" باشد و بخش دوم برگرفته از پیشوند -ā- و ریشه -pā- (پاییدن).^{۲۹} روی هم "پاینده رود" معنی می‌دهد.

روشنک / rowšanak در شاهنامه نام دختر دارا (داریوش سوم) است که به همسری اسکندر مقدونی درآمده است. برگرفته است از فارسی میانه: rōšnak/g (روشن، آشکار، واضح)،^{۳۰} در ایرانی باستان: -rauxšnaka*، بسنجید با اوستایی: -raoxšna (روشن، درخشان)، از ریشه -raok (درخشیدن).^{۳۱}

سپینود / sipinōd در شاهنامه نام دختر سنگل هندی است که بهرام گور، پادشاه ساسانی، او را به زنی گرفت. یوستی آن را به ریختِ Spēnwad آورده است.^{۳۲} بر پایه دیدگاه یوستی، برگرفته است از اوستایی: -spānavaiti- به معنی "دارای دو سگ."^{۳۳} بارثلمه، اوستاشناس نامی، دیدگاه یوستی را کنار گذاشته و معنی و ریشه روشنایی برای آن یادآوری نکرده است و آن واژه را با واژه اوستایی -spānah- به معنی "مقدس" سنجدیده است.^{۳۴} پس بدین روی معنی نام "دارای تقدس" است.

ستاره / sitāra در شاهنامه نام یکی از دختران افرسیاب است. برگرفته است از فارسی میانه: stārak/g (ستاره)،^{۳۵} در اوستایی: -star³ (ستاره)،^{۳۶} در هندواروپایی: -stēr²* (ستاره)؛ بسنجید با انگلیسی: star و دیگر زبان‌های اروپایی.^{۳۷} بسنجید با فارسی میانه مانوی: star (ستاره، کوکب)،^{۳۸} سغدی: -st'r'k (ستاره، سکاکی: -stāraa (ستاره، کوکب).^{۳۹}

²⁸See A. Shapur Shahbazi, "Rudāba," at iranicaonline.org/articles/rudaba/.

²⁹Roland G. Kent, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon* (New Haven: American Oriental Society, 1953), 194; Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 885.

³⁰D.N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary* (Oxford: Oxford University Press, 1971), 72.

³¹See also Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1487.

³²See Justi, *Iranisches Namenbuch*, 309.

³³See Justi, *Iranisches Namenbuch*, 309.

³⁴See also Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1617f.

³⁵Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 180; MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, 77.

³⁶Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1598.

³⁷See also Pokorny, *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, 1027f.

³⁸Durkin-Meisterernst, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, 91.

³⁹Bailey, *A Dictionary of Khotan Saka*, 433.

سودابه / sūdāba در *شاهنامه* نام دختر شاه هاماوران—گویا یمن امروزی—و زن کی کاووس، شاه کیانی ایران، است. یوستی این نام را به ریختِ Sūdhābah ثبت کرده و اصل واژه را از Su'dā (سوداء) عربی می‌داند. بنا به گفتهٔ یوستی، طبری سودابه را دختر افراسیاب یا ملک یمن می‌داند.^{۴۰} گویا این نام هم‌کردی است از سود، برگرفته از فارسی میانه: sūd (سود)، در ایرانی باستان: -sūta صفت فاعلی از ریشهٔ -saw (باد کردن، افزایش یافتن)،^{۴۱} بسنجید با اوستایی: -sav (متورم شدن، باد کردن).^{۴۲} بخش دوم شاید برگرفته باشد از پیشوند -ā و ریشهٔ -pā (پاییدن).^{۴۳} احتمال اینکه آبه از آب، برگرفته از فارسی میانه: āb (آب) و در فارسی باستان و اوستایی: -āp(i) (آب، رود) باشد دور به نظر می‌رسد. معنی این نام‌واژه گویا با نظر نخست ”پایندهٔ سود،“ با احتمال دوم ”آب افزونی‌بخش“ است، اگر بخش دوم از -āba* برگرفته از پیشوند -ā و ریشهٔ -bā (درخشیدن) باشد، به معنی ”آب روشنی‌بخش“ خواهد بود.

سیندخت / sinduxt در *شاهنامه* نام همسر مهربابلی و مادر رودابه، زن زال، است. هم‌کردی است از سین و دخت. سین برگرفته است از فارسی میانه: sēn (نام کس، فرزند اهوم‌ستود / Ahūmstūd).^{۴۴} در اوستایی: -saēna^{۲،۳} (نام کس، نام یک خاندان ایرانی)، نیز -Isaēna (پرندهٔ افسانه‌ای، سیمرغ).^{۴۵} بخش دوم، دخت، برگرفته از فارسی میانه: duxt (دخت، دختر). همچنین بنگرید به **آزرم‌دخت**. از این روی، معنی این نام ”دختر سین (پرندهٔ افسانه‌ای)“ گویا ”سیمرغ“ است.

شهربانو / šahrbanū در *شاهنامه* نام خواهر گیو، پهلوان ایرانی، است. در برخی دست‌نویس‌های *شاهنامه* از آن به همسر رستم، پهلوان نامور ایرانی، یاد کرده‌اند. هم‌کردی است از شهر، برگرفته از فارسی میانه: šahr (شهر، کشور) در فارسی باستان: -xšaθra (شهریاری، قلمرو کشور) و بخش دوم، بانو، برگرفته از فارسی میانه: bānūg (بانو، زن).^{۴۶} ساخت ایرانی باستان آن چندان روشن نیست. شاید بتوان آن را

⁴⁰Justi, *Iranisches Namenbuch*, 312.

⁴¹Johnny Cheung, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb* (Leiden and Boston: Brill, 2007), 341.

⁴²Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1561.

⁴³See Kent, *Old Persian*, 194; Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 885.

⁴⁴بنگرید به منصوری، *فرهنگ زبان پهلوی*، جلد ۴ (در دست انتشار).

⁴⁵Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1548; Manfred Mayerhofer, *Iranisches Personen-namenbuch* (Wien: Verlag der Osterreichischen Akademie der Wissenschaften, 1979), 175.

⁴⁶منصوری، *فرهنگ زبان پهلوی*، جلد ۲، ۲۹ به بعد.

با همکرد اوستایی: -dəmaṇō.paθnī- / -nmānō.paθnī- (زنی خانه، کدبانو) سنجدید.^{۴۷} نیز بسنجدید با فارسی میانه: bāmbišn (شهبانو، ملکه)،^{۴۸} سغدی: b'mn/ bāmn (بانو، همسر).^{۴۹} روی هم رفته، این نام‌واژه به معنی "بانوی شهر (کشور)، همسر شهریار" است.

شهرناز / šahrnāz در *شاهنامه* نام دختر جمشید، پادشاه پیشدادی ایران، است که به همراه خواهرش، ارنواز، در بند خانه ضحاک شدند. یوستی این نام‌واژه را به صورت šahrināz آورده و بر این باور است که فردوسی این نام را به سبب گونه نوشتاری wāč/z با nāč/z در دبیره پهلوی نادرست نوشته است.^{۵۰} شهرناز برگرفته است از فارسی میانه: šahrnāz (شهرناز)،^{۵۱} در اوستایی: -saṇhāvaka- / -saṇhūk- (نام یکی از دختران جمشید). گویا واژه اوستایی خود از دو بخش ساخته شده است که بخش نخست آن برگرفته از ریشه sa^h- (سخن گفتن، اعلام کردن) و بخش دوم آن برگرفته است از ریشه -vak (هم گفتن، سخن گفتن).^{۵۲} گویا در برگردان نام اوستایی به فارسی میانه این دگرگونی ناهمسان پیدا شده است. روی هم رفته، این نام‌واژه ممکن است به معنی "سخن‌گو، بیان‌کننده سخن، خوش‌زبان" باشد.

شیرین / šīrīn در *شاهنامه*، نام همسر خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، است. شیرین برگرفته است از فارسی میانه: šīrēn (شیرین، خوش‌مزه) که از šīr (شیر) و -ēn پسوند صفت نسبی‌ساز، در ایرانی باستان: -aina، ساخته شده است.^{۵۳} واژه šīr در ایرانی باستان: -xšīra* را بسنجدید با سانسکریت: -kṣīrā- (شیر [نوشیدنی])،^{۵۴} بسنجدید با فارسی میانه مانوی: šīr (شیر [نوشیدنی]).^{۵۵}

فرانک / farānak در *شاهنامه* نام مادر فریدون و همسر آبتین است. فرانک برگرفته است از فارسی میانه: frānak (فرانک، مادر فریدون).^{۵۶} گویا در ایرانی

⁴⁷See Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1093.

⁴⁸منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۲، ۲۳.

⁴⁹Gharib, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, 2564.

⁵⁰See also Justi, *Iranisches Namenbuch*, 293.

⁵¹بنگرید به منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۴.

⁵²Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1558, 1575 and 1330.

⁵³Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 156.

⁵⁴Manfred Mayerhofer, *Kurzgefasstes Etymologisches Wörterbuch des Altindischen* (Heidelberg: Carl Winter, 1956), vol. 1, 290.

⁵⁵Durkin-Meisterernst, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, 321.

⁵⁶منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۲، ۶۷۷.

باستان: *franayaka و بسنجید با اوستایی: Frānāy- / Frānī- از ریشهٔ par- (پُر) کردن، پروردن، غذا دادن، مراقبت کردن).^{۵۷}

فرنگیس / *farangīs* در شاهنامه نام دختر افرسیاب تورانی و همسر سیاوش فرزند کی کاووس، پادشاه ایرانی، است. یوستی این نام‌واژه را از فارسی میانه *wispān-friyā* می‌داند.^{۵۸} طبری آن را به صورت "وسفافرید" آورده است.^{۵۹} برخی از دانشمندان بر این باورند که فردوسی بنا به ضرورت شعری این واژه را به صورت فرنگیس آورده است.^{۶۰} چنان‌چه دیدگاه یوستی پایهٔ این ریشه‌شناسی باشد، می‌توان آن را برگرفته از فارسی میانه: *wispān-friyā* (نام دختر افراسیاب)،^{۶۱} در ایرانی باستان: *wispān-friyā* برگرفته از *wispa-* (همه، تمام، کُل)، اوستایی: *vispa-* (همه) و *friyā-* از ریشهٔ *fray-* / *frī-* (دوست داشتن) دانست.^{۶۲} در این صورت، معنی این نام‌واژه "دوست‌داشتنی برای همگان، محبوب همه" است. به نظر من، فرنگیس برگرفته است از فارسی میانه: *frīgēz* (نام دختر افراسیاب)^{۶۳} و در این صورت می‌تواند از صورت ایرانی باستان: **friya-gaisaw-* باشد؛ بسنجید با ریشهٔ اوستایی: *frī-* / *fray-* (دوست داشتن) و واژهٔ اوستایی: *gaēsav-* (گیسو). روی هم رفته: "آنکه دارای گیسوی دوست‌داشتنی یا دارای گیسوی دلخواه است."^{۶۴}

گردآفرید / *gordāfarid* در شاهنامه نام دختر گژدهم، از مرزداران ایرانی، است که در دژ سپید سکونت دارد.

همکردی است از گُرد و آفرید. بخش نخست، گُرد برگرفته است از فارسی میانه: *gurd* (قهرمان)، در ایرانی باستان: **wṛta-* (دلیر، شجاع)؛ بسنجید با اوستایی: *ham-vərəti-* (دلیری، قهرمانی)، از ریشهٔ *vart-* [ریشهٔ *var-* با افزایش *-t*] (پشتیبانی

⁵⁷Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1022f; Justi, *Iranisches Namenbuch*, 105f; Cheung, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, 295.

⁵⁸Justi, *Iranisches Namenbuch*, 371.

⁵⁹بنگرید به طبری، تاریخ طبری، جلد ۲، ۶۰۰.

⁶⁰Djalal Khaleghi-Motlagh, "Farangīs", in *Encyclopaedia Iranica*, at <http://www.iranicaonline.org/articles/farangis/>.

⁶¹بنگرید به منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۵ (در دست انتشار).

⁶²See also Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1026 and 1460; Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 214.

⁶³بنگرید به منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۲، ۷۶۵.

⁶⁴Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1026 and 480.

کردن، پوشاندن).^{۶۵} بخش دوم، آفرید، برگرفته است از فارسی میانه: *āfrīd* (آفریده‌شده)، در ایرانی باستان: **āfrīta* صفت مفعولی؛ بسنجید با اوستایی: *frita-* با پیشوند *-ā* (آفرین شده، دوست داشته شده) از ریشه *-fray/ -frī* (گرامی داشتن، دوست داشتن).^{۶۶} در این صورت، معنی این نام‌واژه می‌تواند به صورت "یل گرامی، پهلوان ستودنی" و امروزه به صورت "آفریده پهلوان" می‌باشد.

گل آرا / golārā برپایه برخی دست‌نویس‌های شاهنامه، نام مادر روشنگ است. همکردی است از *گل*، برگرفته از فارسی میانه: *gul* (گل)، در اوستایی: *varəda-* (نام گل رُز، نام گیاه)، از ریشه *-varəd* (بالیدن، رشد کردن).^{۶۷} برای گونه دیگر بسنجید با سغدی: *wrō/ warō* (گل، گل سرخ)،^{۶۸} پهلوی اشکانی: *wār* (گل)،^{۶۹} فارسی: *ورد* (گل سرخ، رُز)؛ بخش دوم آن *آرا(ی)* - (از ماده مضارع *آراستن*) برگرفته از فارسی میانه: *-ārāy* ماده مضارع *ārāstan* (آراستن، تزیین کردن)، در ایرانی باستان: **ārāda-* ماده مضارع از ریشه *-rād* (آماده کردن، مهیا کردن) با پیشوند *-ā*.^{۷۰} همچنین بنگرید به **دل آرا(ی)**. وجه نام‌گذاری این نام‌واژه به معنی "آراینده گل، زینت‌بخش گل" است.

گلشهر / golsāhr در شاهنامه همسر پیران ویسه است. همکردی است از *گل* - بنگرید به *گل آراسو* شهر برگرفته است از فارسی میانه: *šahr* (شهر)، در ایرانی باستان: *xšaθra-* (شهریاری، سرزمین، کشور)؛ بنگرید به **شهربانو**. روی هم، این نام‌واژه به معنی "دارنده سرزمین گل‌ها" است. چنان‌چه بتوان واژه شهر را دگردیسی از *چهر* پنداشت، در آن صورت گلشهر ممکن است به معنی "گلچهر، دارای چهره گل" باشد [؟].

گلنار / gōlnār در شاهنامه کنیز دلخواه اردوان است که به اردشیر دل می‌بندد و همراه با وی به پارس می‌گریزد. همکردی است از *گل* - بنگرید به *گل آرا* - و نار برگرفته است از فارسی میانه: *anār* گونه دیگر *انار*؛^{۷۱} با فرایند جابه‌جایی یا قلب، در

^{۶۵}Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1810f and 1360.

^{۶۶}Cheung, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, 87; Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1016f.

^{۶۷}Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1368 and 1369.

^{۶۸}Gharib, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, 10149.

^{۶۹}Boyce, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, 89.

^{۷۰}منصوری، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، ۴۴.

^{۷۱}منصوری، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۴۴۲.

ایرانی باستان: **hadāna* > **(h)arāna* و با دگرگونی *-d-* به *-r-*. دربارهٔ دگرگونی **harān* به *anār* بسنجید با فارسی کنار در فرایند قلب از واژهٔ کران. برگرفته از *ham-* (هم) پیشوند و **dāna* (دانه)؛ بسنجید با اوستایی: *hadānaē-pātā* (نام گیاه، درختِ انار)؛^{۷۲} بسنجید با سغدی: *n'r'k/ nārāk* (انار)،^{۷۳} کردی: *hanār* و *anār* (انار).^{۷۴}

ماه آفرید / māhafarid در *شاهنامه* نام کنیز دلخواه ایرج است که از او دختری زاده می‌شود، فریدون او را به همسری پیشنهاد می‌دهد و منوچهر از این پیوند زناشویی زاده می‌شود. همچنین نام دختر تور نیز بود. همکردی است از ماه، برگرفته از فارسی میانه: *māh* (ماه)،^{۷۵} در فارسی باستان: *māha* (ماه)، اوستایی: *māh* (ماه [نام ایزد])؛^{۷۶} بخش دوم، آفرید، بنگرید به **گردآفرید**. روی هم، معنی این نام‌واژه "ماه‌ستودنی؛ آفریدهٔ ایزد ماه" است.

منیژه / manīža در *شاهنامه* نام دختر افراسیاب است و دلدادۀ بیژن، پهلوان ایرانی. یوستی این نام را گونهٔ مؤنث از نام‌واژهٔ پهلوی اشکانی *Manēc* می‌داند.^{۷۷} چنان‌چه دیدگاه یوستی را بپذیریم، شاید صورت ایرانی باستان این نام به ریخت **manaiza-* *ka-* برگرفته از ریشهٔ *man-* (اندیشیدن) و *-izaka-* بسنجید با فارسی: یزه، پسوند تصغیر یا تحبیب، باشد [؟] ریشه و ریخت ایرانی میانه و باستان این نام‌واژه روشن نیست. برخی داستان بیژن و منیژه را از بسیاری ویژگی‌ها به سرزمین ارمنستان پیوند می‌دهند. تالیست یادآوری می‌کند که مردی با نام *Monaises* از سوی پادشاه پارت (اشکانی) بر سرزمین ارمنستان فرمانروایی می‌کرده است.^{۷۸}

نار / nār در *شاهنامه* نام یکی از چهار دختر آسیابان پیر است که در جشن روستایی به دیدن بهرام گور آمدند و بهرام آن چهار دختر را به زنی گرفت. بنگرید به **گلنار**.

ناهید / nāhid در *شاهنامه* نام دیگر هوتوس، همسر گشتاسپ و مادر اسفندیار

⁷²Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1758f.

⁷³Gharib, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, 5808.

⁷⁴همچنین بنگرید به منصور، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۴۴۳.

⁷⁵MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, 53.

⁷⁶Kent, *Old Persian*, 203; Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1170.

⁷⁷Justi, *Iranisches Namenbuch*, 190.

⁷⁸به نقل از جهانگیر کوورجی کویاجی، بنیادهای اسطوره و حماسهٔ ایران، ترجمهٔ جلیل دوستخواه (تهران: آگه، ۱۳۸۰)، ۱۹۷.

و پشتون، است. نام‌واژه ناهید برگرفته است از فارسی میانه: anāhīd (ناهید، نام ایزد بانوی ایرانی)،^{۷۹} در اوستایی: an-āhita- در اصل صفت است به معنی "نیالوده، بی‌آلایش، پاک،" و نام "ایزدبانوی عشق و باروری و همه آب‌های روی زمین" است؛^{۸۰} خود آن برگرفته است از an- پیشوند نفی ساز و -āhita* صفت فاعلی از ریشه āh- (آلوده بودن).^{۸۱} نیز فارسی باستان: Anāhita- (نام ایزدبانوی ایرانی)؛^{۸۲} بسنجید با سغدی: n'xyδ/ nāxīō (ناهید، ستاره زهره، نام ایزد بانو).^{۸۳} این نام‌واژه به گونه‌های دیگر، مانند اناهید، اناهیت، اناهیتا نیز به زبان فارسی دری رسیده است. پس ناهید به معنی "نیالوده، پاک، بی‌آلایش" و نام ایزدبانوی ایرانیان باستان است و یشت پنجم اوستا به نام آبان یشت در ستایش آن ایزدبانوی دلربا سروده شده است.

همای / homāy در شاهنامه نام دختر گشتاسپ و خواهر اسفندیار، پهلوان ایرانی، است. همای برگرفته است از فارسی میانه: humāy (نام دختر گشتاسپ)،^{۸۴} در اوستایی: humāyā-، humāyā-^۲ (نام دختر گشتاسپ) برگرفته از hu- صفت (خوب) و māyā-/ mayā- (فرخنده، سعادت، میمون).^{۸۵} از دیدگاه مایرهوفر، این نام‌واژه را با واژه سانسکریت: su-māyā- (جادوگر، فریبکار) می‌توان سنجد و معنی کرد.^{۸۶} بسنجید با سکایی: ggumai- (دلخواه، موافق میل، > (vi-māya-).^{۸۷} پس معنی این نام‌واژه می‌تواند "خوب‌فرخنده، نیک سعادت‌مند" باشد. نام مرغی نیز هست که در ادبیات ایران به "همای سعادت" نامور است.

همایون / homāyūn در شاهنامه گونه دیگر نام‌واژه همای، نام دختر گشتاسپ، است. همایون برگرفته است از همای(ی) و -یون صورت دیگر گون، برگرفته از فارسی میانه: gōn (گون، گونه، رنگ)، در اوستایی: gaona- صفت (رنگ، رنگ موی).^{۸۸} نیز بنگرید به **همای**.

^{۷۹} منصور، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۴۳۵.

^{۸۰} Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 125.

^{۸۱} بنگرید به منصور، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، ۳۱؛ منصور، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۱، ۴۳۵.

^{۸۲} Kent, *Old Persian*, 167.

^{۸۳} Gharib, *Sogdian-Persian-English Dictionary*, 5836.

^{۸۴} Nyberg, *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, 102.

^{۸۵} Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 1833 and 1141.

^{۸۶} Mayrhofer, *Die Avestanischen Namen*, 177.

^{۸۷} See Bailey, *A Dictionary of Khotan Saka*, 87.

^{۸۸} منصور، فرهنگ زبان پهلوی، جلد ۲، ۸۷۳؛

Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 483.

دست‌آورد این پژوهش می‌تواند بررسی و کاوش در روش واژه‌سازی یا ساخت‌واژه و نام‌گذاری و رویکردهای جامعه‌شناختی زبان باشد. به سخن دیگر، تا زمانی که هر یک از این نام‌واژه‌ها از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی و گذرگاه دانش نام‌شناسی بررسی نشوند، فقط از روی ساخت ظاهری واژه چندان چیز درخوری به دست نمی‌آید و از دیدگاه زبان‌شناسی هم‌زمانی هم می‌توان با روش و اصول جامعه‌شناسی زبان یا زبان‌شناسی اجتماعی بدان نگریست، ولی به ژرف‌ساخت و ساخت‌واژی آنها نمی‌توان به آسانی دست یافت.